

جایگاه حکمت متعالیه و نسبت تاریخی ما و تمدن پیش رو

باسمه تعالی

۱- حکمت متعالیه با نظر به «وجود» و اصالت آن، حکمتی را مطرح می‌کند که مطابق این تاریخ است. یعنی تاریخی که بشر جدید، بودن خود را مقدم بر اندیشیدن‌اش مد نظر دارد و از این جهت حکمت متعالیه می‌تواند راه حلی باشد برای تفکر نسبت به مسائل امروزمان و خودآگاهی بشر جدید که با نظر به حضور تاریخی انسان شکل می‌گیرد و انقلاب اسلامی نیز متذکر آن است، البته آن‌گاه که حکمت متعالیه با نظر به حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده، مد نظر قرار گیرد.

۲- با توجه به این که موضوع حکمت متعالیه در ذات خود، نظر به «وجود» دارد و آن حکمت، انسان را در بستر هستی‌شناسی حاضر می‌کند؛ پس باید حکیمی که بنای تفکر در افق حکمت متعالیه دارد، خود را در «هستی» احساس کند و البته ذات هستی چیزی نیست که به ذهن آید.

لازمه آن که انسان خود را در هستی درک کند، عبور از تفکر مفهومی و عبور از اصالت‌دادن به ماهیت است و از آن طرف باید متوجه بود درک خود در هستی، نوعی درک از «بسیط الحقیقه» است و این که بسیط الحقیقه از یک جهت «کُلُّ الْأَشْيَاءِ» می‌باشد و از جهتی دیگر «لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا» یعنی هیچ کدام از اشیاء نیست. درک این نکته در جای خود، تفکر خاصی است که تنها اگر انسان با هستی خود، خود را در هستی احساس کند، برایش پیش می‌آید، از آن جهت که به تعبیر حضرت علی «عليه السلام» خداوند «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ» با هر چیزی هست، بدون آن که آن چیز باشد «وَعَبْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ» و غیر هر چیزی است، نه آن که جدا از آن‌ها باشد.^۱ این آن چیزی است که بشر با سعه حضور خود در عالم می‌تواند احساس کند و بشر جدید بیش از پیش طالب درک چنین حضوری برای خود است، از آن جهت که خدا با هر چیزی هست ولی آن چیز نیست و غیر هر چیزی است ولی جدای از آن چیز نیست، تا دوگانگی «سوژه» و «ابژه» پیش نیاید.

۳- حکمت متعالیه تفکری است که استعداد همراهی با چنین بشری را در خود دارد و انقلاب اسلامی با چنین مبنایی در این تاریخ حاضر شده است تا حکمت متعالیه حتی بتواند در جهانی بازخوانی شود که جهان مواجهه با غرب است و طرح نوعی از گفتگو است با هر آن کس که بهره‌ای از تفکر دارد.

با ظهور انقلاب اسلامی در بستر حکمت متعالیه در این تاریخ، روح انسان‌ها آماده انقلابی درونی شده تا «سیاست» عین «دیانت» گردد، به جای آن که انقلاب اسلامی در حد سیاست‌های عرفی زمانه تقلیل یابد و از حضور تفکری که منور به حکمت متعالیه است، غفلت شود. در حالی که حکمت متعالیه به ما آموخته است که بدانیم خداوند از مظاهر و از اسماء‌اش جدا نیست، با توجه به این امر آیا می‌توان به این نکته فکر کرد که خداوند در بعضی از مظاهر با اسمائی وسیع‌تر به ظهور می‌آید و این یعنی در این دوران خدا را در انقلاب اسلامی بیشتر می‌توانیم بیابیم؟ راهی که شهدا متذکر آن شدند و ذیل نظر حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» و با نظر به چشم‌اندازی که انقلاب اسلامی مقابل آن‌ها گشود، تا فنای فی الله جلو رفتند و چشم‌اندازی را در افق آینده ما قرار دادند که بشریت تمدن خود را با هویتی قدسی ادامه دهد.^۲

۴- با طلوع انقلاب اسلامی، این مائیم و عقلانیت مدرن، با همان امیددی که باید به آینده داشت ولی نه با روحیه مدرنیته، بلکه با روحیه حکمتی که حامل ظرائف معارف اسلامی است، اعم از سیره امام علی «عليه السلام» و یا شهادت‌طلبی امام حسین «عليه السلام» و نیز با حکمت متعالیه جناب ملاصدرا و زمان‌شناسی و سعه شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و اطمینان و اعتماد به وعده خدا که رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در آن قرار دارند.^۳

۵- امید به آینده مربوط به ذات انسان است، زیرا انسان شیعی نیست که به صورت شیعی تعریف شود؛ بلکه به جهت وجود گشوده‌ای که در ذات خود دارد، در هر انتخابی عملاً خود را انتخاب می‌کند، خودی که در خود نهفته بود و هراندازه در فهم خود اصیل‌تر باشد در تشخیص امکاناتی که در پیش دارد موفق‌تر است، تا از هستی خود به سوی آینده، آینده‌ای امیدبخش که نزد او است، به حضور آید و آن را از آن خود کند، یعنی در مبنای گسترده وجود خود استقرار یابد و در جهان حاضر شود و این مسئله مهم آخرین انسان، یعنی انسان آخرالزمانی است که چگونه هرچه بیشتر در نزد خود حاضر شود، بیشتر در جهان حاضر است و حضور جهانی خود را عمیق‌تر تجربه می‌کند تا اگر در شرق عالم قرار دارد، در غرب عالم حاضر باشد. این همان حکمت اسلامی است با همه دقتی که با نظر به «وجود» در آن هست. این نوع حضور در آینده و حضور در شرق و غرب عالم، غیر از پیشگویی است که حضور انسان است در مقطع خاصی از زمان به جهت تجرد نفس ناطقه و آزادشدن از سیطره زمان و مکانی که بدن انسان بر انسان تحمیل می‌کند.

^۱ - به خطبه اول نهج البلاغه رجوع شود.

^۲ - قرآن می‌فرماید: «يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (الرحمن/۲۹) و این یعنی هر آنچه در آسمان‌ها و در زمین است از خداوند تقاضای برآوردن نیازهای‌شان را دارند و او هر روز و روزگاری در شأنی است.

^۳ - حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در مورد ریشه تحقق انقلاب در جواب دکتر حسنین هیکل که می‌پرسد چه کتاب‌هایی جز قرآن در شما اثر گذاشته؛ می‌فرماید: «در فلسفه: ملا صدرا، از کتب اخبار: کافی، از فقه: جواهر»، (صحیفی امام، ج ۵، ص ۲۷۱). و مقام معظم رهبری می‌فرماید: «... به گمان ما فلسفه اسلامی در اسلوب و محتوای حکمت صدرایی، جای خالی خویش را در اندیشه انسان این روزگار می‌جوید و سرانجام آن را خواهد یافت.»

۶- نظر به انقلاب اسلامی به عنوان «جهان بین دو جهان»، به یک معنا حضور در تاریخی است که ما را در «حال و اکنون» خود قرار می‌دهد، حال و اکنونی که در جای خود یک تاریخ است که نه تاریخ گذشته است و نه تاریخ مدرن، تا بحث دوگانگی سنت و مدرنیته پیش آید.

جهان بین دو جهان، حضور تاریخی انقلاب اسلامی است با هویتی کاملاً مشخص و قابل تعریف و به همین جهت نه نوعی گذشته‌نگری است و نه به جهان مدرن تعلق دارد، در عین آن که در جهان حاضر است ولی با مبنای حکمی خاص خود و اگر نظر به سنت دارند و متوجه متفکرانی مثل ملاصدرا است، آن‌ها را در مقام متفکرانی زنده و معاصر مد نظر دارد که قابل ارتباط با این تاریخ هستند و عملاً انقلاب اسلامی میانجی حضور سنت فکری ما است جهت حضور آن سنت در این تاریخ و احیاء سنت و به این معنا غیر از برگشت به گذشته است که امر محالی است بلکه بازخوانی سنت فکری اصیلی است که حکمت متعالیه متذکر آن است برای تمدن پیش رو.

۷- در گذشته ما، «فتوت» و «قناعت» مد نظر انسان‌هایی بود که عهد خود را با «هستی»، زنده نگه می‌داشتند و همواره «فتوت» با «قناعت» همراه بود؛ «فتوت» در نسبت با «قناعت»، ما را به چه می‌خواند که نباید از آن غفلت کرد. آیا در این آخرین زمان تاریخی، گشودن فضای تازه با «فتوت» و «قناعت»، در عین مواجهه با غرب ممکن است؟ آیا می‌توان گفت فلسفه صدرایی چنین استعدادی را در خود دارد؟ آیا زندگی افرادی مانند حضرت امام خمینی و استاد ایشان آیت‌الله شاه‌آبادی حکایت از زندگی فیلسوفانی نمی‌کند که اهل فتوت و قناعت بودند؟ آن بزرگان با توجه به حکمت متعالیه و در عین حال در مواجهه با جهان جدید راهی را نشان دادند تا ما بتوانیم به تاریخی نزدیک شویم که در عین حضور در تاریخ امروزین بشر، از فتوت و قناعت غفلت ننماییم و معنای حضور در تمدن پیش رو با چنین خصوصیتی مد نظرها قرار گیرد.

۸- آن‌هایی که ذات انقلاب اسلامی را می‌شناسند و متوجه نقش تاریخی حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» هستند، نباید از نقش بی‌بدیل خود غفلت کنند و خود را گرفتار جدالی نمایند

که با غرب زدگی به عنوان نوعی انحطاط ما آغاز شده است. نقش تاریخی آن‌هایی که ذات انقلاب را می‌شناسند نقشی است خلأفانه از طریق نیروی وجدان عمومی که به جهت سیطره کمیّت هنوز فعلیت نیافته و این به کمک انسان‌هایی پیش می‌آید که برخوردار از نیروی تعالی‌بخش حکمت متعالیه باشند و جهانی را که در آن جهان، «وجود» اصیل است مقابل انسان‌ها قرار دهند تا انسانی تاریخی ذیل تصمیم حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آرام آرام متولد شود. انسانی که در فهم دین از حکمت متعالیه صدرایی برخوردار است و توحیدی را با خود دارد که به نور آن توحید، مرعوب استکبار نمی‌شود. در این راستا دولت نهادی است خلأق، به دست انسان‌هایی نقش‌آفرین که می‌دانند در منظر خود چه چیزی را قرار دهند تا به کمک توحید حکمت متعالیه آنچه در منظر خود دارند را به ظهور آورند.

تصور بنده آن است انسانی که چنین نقشی را به عهده بگیرد توسط انقلاب پرورنده شده و بدین لحاظ آمادگی گشودگی نسبت به آینده انقلاب فراهم است. افقی که در عین دور بودن، قابل احساس و قابل دسترسی است.

۹- با توجه با آنچه عرض شد آیا نباید به این نکته فکر کرد که با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی می‌توان فلسفه اسلامی را که نظر به شریف‌ترین مراتب وجود دارد، تا حضور در جامعه و سیاست و تاریخ وسعت داد و در معنای انسان تا آن‌جا جلو آمد که هرکس متوجه شود آن معنایی که فلسفه اسلامی از انسان دارد، دیگر متعلق به خواص نیست و هرکس نیاز دارد تا آن نوع معنا از خود را که همان «عین الربط» بودن انسان است نسبت به خداوند، درک کند؟ تا جواب طلب حضور آخرالزمانی خود را نسبت به این جهان داده باشد.

حاصل کلام این که با مواجهه با تمدن غربی و بی‌آیندگی آن می‌توان گفت فلسفه حکمت متعالیه جناب صدرالمتألهین حکمت پس‌فردایی است و در راه تفکر و دستگیری انسان‌های آینده قدم برمی‌دارد. انسان‌هایی که در فضای فرهنگ مدرنیته نه تنها خدا حتی خود را نیز گم کرده‌اند و سخت تنها شده‌اند و فهمیدند آن نوع پادشاهی که گمان می‌کردند صرفاً با علوم تجربی به دست می‌آوردند، توهمی بیش نبوده است، آن‌ها به جهان دیگری نیاز دارند. آیا حکمت متعالیه در بستر تاریخ انقلاب اسلامی چنین توانایی را ندارد تا ما را با جهانی دیگر روبه‌رو کند که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در آن حاضرند و جهانیان را بدان می‌خوانند؟ به همان معنایی که با آقای گورباچف آن نامه را نوشتند.